

## هفت شهر عشق عطار

۱. طلب

۲. عشق، تکامل همان طلب است. تمام وجود آدم طلب شد می شود عشق. از خود بیرون آمدن داستان شیخ صنعان بخوانم

۳. معرفت، کمال عشق رسید. از خود بیرون شده. شروع به شناخت اطراف می کند.

۴. استغنا: هم خودش به کل کائنات مستغنی میشود هم حق را از کل کائنات مستغنی می داند استغنا به خودش. استغنا پیدا میکنی از غیر حق.

باده تو به کف و باد تو اندر سر ماست

و استغنا به حضرت حق

تو اگر عبادت ثقلین را کرده باشی یک نگاه به خودت نباید بندازی

توفیق پیدا کردی که کار خوب کردی

یعنی تو بفهمی که خداوند از کل کائنات مستغنی هست. از همه عبادات تو مستغنی هست این تویی که به عبادات احتیاج داری برای خودت داری میخوانی که به کمالی برسی. نماز و روزه و حج و جهاد هدیه های خداوند است. کار خیرم هدیه خداوند است.

۵. توحید:

دریایی در نظر بگیرد. هیچ موج و حبابی بدون آب نمیتواند باشد ولی آب بدون حباب و... همان آب است.

در فلسفه خداوند وجود است و ما ماهیت.

وجود مستغنی از ماهیت هست از هر ماهیتی.

سبب وجود است و رنگ و بو و شکلش ماهیت است. اگر وجود نباشد ماهیت بی معنی است.

این رو که فهمیدی متوجه میشی فقط یکی هست که مستغنی است بقیه حدودند و نوقت به توحید میرسی به مقام احدیت میرسی.

انظر الی احدیه فدحش الی ابدیت. ابونصر فارابی کتابش بخوانم

۶. حیرت:

نه چنان حیران که پشتش سوی اوست

بل چنان حیران که مست روی اوست

وقتی چشمت به جمال او افتاد مبهوت میشوی و دیگر نیست میشوی

دلبرا پیش وجودت همه خوبان عدمند

۷. فنا: شما یک باغ کوچیکی داشتین که دیوارشو برداشتین وصل شد به بقیه باغ ها

نیستی عین هستی هست

حرص بزن برای چیز ارزشمند

راست بگویند.

تو جام عشق را بستان و میرو